

پسوند صفت ساز «-ناک» در فارسی و پیشینه آن در فارسی میانه (پهلوی)

ایرج پروشانی

- آنچه دستور نویسان و فرهنگ‌های فارسی درباره چگونگی ترکیب و معانی پسوند «-ناک» نوشته‌اند به اختصار و فهرست‌وار چنین است^۱.
- پسوند دارندگی و اتصاف است و بیشتر، با پیوستن به اسم و ندرتاً به صفت و بُنِ مضارع، صفت می‌سازد (عمومی‌ترین تعریف).
 - پسوندی صفت‌ساز و عمدتاً خاص اسم است و کلمات دیگری که به ندرت به آن می‌پیوندند به گونه‌ای در حکم اسم‌اند (خانلری، صادقی، کلباسی، مرتضوی).
 - یکی از پسوندهای صفت فاعلی است (مشکور).
 - بیشتر افاده معانی علت، آفت، آلودگی، آمیختگی، پیوستگی، همراهی و پُری می‌کند.
 - معانی آن با، پُر، -آور، -ور، -مند، -گین، -آگین، -آلود و مانند آنهاست، و اختصاصی به عیب و نقص و پلیدی ندارد (فرهنگ فارسی معین).
 - معنی آمیختگی و امتزاج قوی می‌دهد و اصولاً با اسم‌های معنی ترکیب می‌شود (همایونفرخ).

۱) تنها به اهم کتاب‌های دستور رجوع شده است نه به تمام آنها. ظاهراً مفصل‌ترین و جامع‌ترین بحث در این موضوع از آن منوچهر مرتضوی است (← منابع) و تازه‌ترین آنها از علی اشرف صادقی (← ش ۱۳). شماره‌های داخل دو کمان مربوط به منابع است و شماره صفحه کتاب‌ها نیز همان جا داده شده است.

- به معنی «دارنده معنی پایه» یا «به وجود آورنده معنی پایه» است. (صادقی).
- افاده دو نوع معنی می‌کند: ائتصاف لازم؛ ائتصاف متعدی که از مفهوم ماده اسم حاصل می‌شود نه از قالب و ترکیب (مرتضوی).
- پسوندی ادبی است و امروز دیگر زایا نیست. (کشانی).
- پسوندی نسبتاً زنده و زایاست. (کلباسی).

برای بررسی و سنجش این ویژگی‌ها و برای رسیدن به تعریفی رساتر و بدون تناقض، نخستین نیاز دست‌رسی به تمام یا نزدیک به تمام واژه‌هایی است که لااقل در فارسی نوشتاری با این پسوند ساخته شده و در نوشته‌های معتبر به کار رفته‌اند. برای این کار دو گونه ابزار داریم که متأسفانه هیچ یک بی‌کم و کاستی نیست. یکی فرهنگ فارسی زانسوست (← کشانی) که نزدیک به صد و بیست واژه از این گونه دارد و تقریباً همه آنها از مقاله ناک در لغت‌نامه دهخدا برداشته شده‌اند که خود دارای صد و شصت واژه از این نوع است^۲ و در آن این اشکال هست که نزدیک به یک سوم این واژه‌ها بر ساخته و یا قاموسی هستند که صاحب منتهی‌الارب آنها را برای ترجمه واژه‌های عربی به فارسی ساخته است و به احتمال قوی در فارسی شاهد و کاربردی ندارند مانند بچه‌ناک، آرخ‌ناک، انبوه‌ناک، بطناک، بهمی‌ناک، تَشح‌ناک، حمض‌ناک، خیارناک، دراج‌ناک، سده‌ناک، سلم‌ناک، سوسمارناک، گوگان‌ناک، نخل‌ناک و مانند اینها (← لغت‌نامه، ذیل ناک).

ابزار دیگر فرهنگ‌های رایانه‌ای بر پایه فرهنگ فارسی معین است که آنها نیز جامع (exhaustive) یعنی شامل تمام موارد استعمال این پسوند نیستند. با این حال، وجود این ابزارها غنیمت است و فعلاً برای بررسی‌هایی از این گونه بسنده.

با استفاده از این دو ابزار می‌توان واژه‌هایی را که پیش از پسوند ناک دارای ۲، ۳، ۴ حرف یا بیشترند به طریق الفبایی استخراج و مرتب کرد^۳. حاصل این جستجو، که یکی دو ساعت هم بیشتر وقت نمی‌گیرد، جدول زیر است که ما تا حد امکان موارد

(۲) آقای علی رواقی معتقدند که شمار این واژه‌ها چند برابر این مقدار است.

(۳) برای استخراج از فرهنگ کامپیوتری از این ترتیب‌گیری نیست زیرا برای جمع‌آوری این واژه‌ها باید به نوبت با گذاشتن علامت؟ به تعداد حروف پیش از ناک آنها را از رایانه سؤال کرد تا در حافظه خود جستجو و به روی صفحه نقل کند.

مشهورتر و دارای شاهد را نگه داشته و موارد برساخته و مشکوک را از آن برداشته‌ایم:

۲ حرفی: آبناک، آزناک، تبناک، ریگناک، غمناک، گلناک، نمناک.

۳ حرفی: آتشناک، ابرناک، اسفناک، المناک، بادناک، بخورناک، بستناک، بویناک، بیمناک، پُرنزناک، پیچناک، تابناک، ترسناک، جرمناک، چربناک، چسبناک، حسدناک، خشمناک، خطرناک، خللناک، خوفناک، دردناک، دژمناک، دودناک، ذوقناک، رشگناک، رنجناک، روحناک، ریمناک، زخمناک، زهرناک، سهمناک، سوزناک، شرمناک، طربناک، شغبناک، صعبناک، عشقناک، علفناک، عینناک، علّتناک، غصّه‌ناک، غضبناک، غولناک، فرحناک، قحطناک، قهرناک، کفرناک، گردناک، لاینناک، لهوناک، نورناک، هولناک، وسخناک. (۲۶ ترکیب عربی-فارسی و ۳۰ ترکیب تماماً فارسی).

۴ حرفی: آبله‌ناک، آزرمناک، آژنگ‌ناک، آشوبناک، آموزناک، جرعه‌ناک، حيله‌ناک، خوابناک، خنده‌ناک، درختناک، درشتناک، دهشتناک، رعشه‌ناک، ساحرناک، سایه‌ناک، سپیدناک، شبهه‌ناک، شتابناک، شعله‌ناک، غبارناک، غضبناک، غیرتناک، فرینناک، گوششتناک، منکرناک، وحشتناک، هراسناک. (۱۲ ترکیب عربی-فارسی و ۱۵ ترکیب تماماً فارسی).

۵ حرفی: آبگیرناک، آفتابناک، آلائشناک، اقبالناک، اندوهناک، اندیشناک، بادامناک، بیمارناک، پرهیزناک، طراوتناک (۲ ترکیب عربی-فارسی و ۸ ترکیب تماماً فارسی).

۶ حرفی و بیشتر: اندیشه‌ناک، بیماری‌ناک، مرگامرگی‌ناک.

برداشت‌های لفظی و معنایی که از مجموعه این مواد می‌توان کرد اینهاست:

— واژه‌های تماماً فارسی نزدیک به دو و نیم برابر واژه‌های مرکب عربی-فارسی است.

— سه چهارم این واژه‌ها با اسم و بقیه با صفت یا بن مضارع ساخته شده‌اند. بنابراین، الحاق آن به صفت محدود و به بن مضارع بسیار محدود است.

— معنای غالب و کلی‌تر آن همان اتصاف و دارندگی است.

— مفهوم آلودگی، آمیختگی و پُری که با بعضی از ترکیب‌های آن سازگار است مربوط به ماده اسم است نه قالب و ترکیب.

— در ترکیب‌های با-ناک مفهوم علت و آفت و ناخوشایندی بر سایر معانی غلبه دارد و این نتیجه به کار بردن فراوان‌تر بعضی از ترکیب‌های آن است که افاده این معانی را

می‌کنند، مثل بیمناک، خطرناک، وحشتناک، هولناک، سوزناک و غیره، وگرنه این حکم کلیت ندارد و ترکیباتی مانند طربناک، طراوتناک، تابناک، شادناک، فرحناک، نورناک، آفتابناک، خنده‌ناک، اقبالناک نیز نباید از جمله شواذ و استثنایی به شمار آیند.

— در تمام دوران حیات فارسی دری، ناک پسوندی زنده و زایا بوده و امروز نیز به کلی نمرده است و نویسندگان و شاعران از ساختن ترکیب‌های جدید با آن پرهیزی ندارند (فضای کابوسناک، فضای وهمناک، روزگار کابوسناک: حسن عابدینی، کلک، ش ۷۵-۷۳، ص ۳-۷۲)

— به تأثیر ساختمان دستوری ناک در فارسی میانه، که پسوند صفت فاعلی بوده است، هنوز هم از بعضی از ترکیب‌های آن، به خصوص با بن مضارع، معنی فاعلی استنباط می‌شود، مانند آموزناک، سهمناک، اندیشناک.

بسا شیر درنده سهمناک که از نوک خاری درافتد به خاک (نظامی)
 از اینجاست که بعضی از دستور نویسان نیز آن را از پساوندهای فاعلی به شمار آورده‌اند (مشکور، ص ۲۷؛ محتشمی، ص ۲۰۶).

توضیح خصوصیت اخیر این است که پسوند ناک، که در فارسی میانه به صورت *-ēnāg/-ēnāk* به ماده مضارع می‌پیوندد، در اصل خود پسوندی است که صفت فاعلی می‌سازد. بدین ترتیب که، در فارسی میانه، با افزودن پسوند *-āg/-āk* به ماده مضارع افعال ساده، صفت فاعلی ساخته می‌شود که در متون این زبان به فراوانی دیده می‌شود و از آن جمله اینها هستند که با تخفیف و ابدال به فارسی دری نیز رسیده‌اند.

از دانستن،	<	داناگ	<	دانا
از رفتن،	<	رواگ	<	روا
از سختن،	<	سزاگ	<	سزا
از دیدن،	<	وناگ	<	بینا
از توانستن،	<	تواناگ	<	توانا
از شناختن،	<	شناساگ	<	شناسا
از بریدن،	<	براگ	<	برا
از بوییدن،	<	بویاگ	<	بویا
از پختن،	<	پزاگ	<	پزا

از سوختن،	<	سوزاک	<	سوزاک، سوزا
از شنیدن (اشنودن)	<	اشنواگ	<	شنوا
از فریفتن،	<	فریباگ	<	فریبا
از کوشیدن،	<	کوخشاگ	<	کوشا
از گفتن،	<	گواک	<	گویا
از مردن،	<	میراگ	<	میرا
نیوخشیدن (نیوشیدن)	<	نیوخشاگ	<	نیوشا

حال اگر بخواهیم همین نوع صفت فاعلی را از مصادر سببی (causative) یا از مصادر جعلی (denominative) و یا از مصادر متعدی شده از صورت لازم بسازیم، چون این افعال با افزودن عنصر سببی یا میانوند *-en* به بُن مضارع و در مورد افعال جعلی به اسم، صفت و گاهی حروف اضافه ساخته می‌شوند (ش ۱ ص، ۷۱، ش ۳۱ ص، ۹۱ و ۹۲) عملاً صفت فاعلی عبارت خواهد بود از بُن مضارع *-en- + āg*.

به عبارت دیگر، پسوند فاعلی از صورت *-āg* به صورت *-ēnāg* گسترش می‌یابد. مثلاً از جُبنیدن (*Junbēnīdan*)، صورت متعدی جنینیدن، صفت فاعلی *Junbēnāg* یا *Ĵumbeṅāg* می‌شود. صفت‌هایی مانند بیمناک، ترسناک، سهمناک، تابناک و اندیشناک از صورت‌های فارسی میانه *bīmēnāg*، *tarsēnāg*، *sahmēnāg*، *tabēnāg* و *handēšēnāg* به فارسی دری رسیده‌اند و آنها خود از مصادر سببی یا جعلی یا متعدی شده *bimēnīdan*، *sahmēnīdan* و *tabēnīdan*، *handēšēnīdan* فارسی میانه پدیده آمده‌اند. ناگفته پیداست که *ēnāk / ēnāg* فارسی میانه به تدریج، بر اثر تخفیف و تسهیل در تلفظ، به صورت *-ناک* در فارسی دری درآمده است. بنابراین، نظر کسانی که پسوند *-ناک* را مرکب از پسوند اسم معنی «نا» و پسوند صفت ساز «ک» دانسته‌اند (دارمستتر، مطالعات ایرانی، ج ۱، ص ۲۷۸؛ معین، حاشیه برهان قاطع، ص ۲۱۰۲؛ و نیز لغت‌نامه دهخدا، ذیل «ناک») نادرست و بی‌پایه است و نیز نظر آن گروه که الحاق این پسوند را به بُن مضارع و صفت از نوع توسع و خلاف قیاس به شمار آورده‌اند.

مصدرهای سببی و جعلی و متعدی شده از صورت لازم در فارسی میانه و به خصوص در متون متأخر این زبان بسیار رایج و ساختمان آن لااقل تا قرن چهارم هجری زنده و بسیار زایا بوده است.

جدول زیر شواهدی را که از یکی دو متن فارسی میانه استخراج شده با ذکر مأخذ به دست می دهد.

مأخذ	برابر فارسی یا معنی آن	صفت فاعلی در فارسی میانه	مصدر سببی یا جعلی یا متعدی شده از صورت لازم	مصدر ساده
DK. 3, ch. 263 M. 278, B [211]	نظم و آرایش دهنده	arā'yēnāg	ārā'yēnīdan	ārāstan
Dd. B. 101	رنج دهنده، آزاررساننده	bēšēnāg	bēšēnīdan	bištan bēšīdan
Dd. B, 174, 176	لرزاننده، جنباننده	čandēnāg	čandēnīdan	čandīdan
Dd.B,181	گرداننده	gardēnāg	gardēnīdan	gardīdan
Dd.	اندیشناک، متفکر	handēšēnāg	handēšēnīdan	handēšīdan
Dd. A, 47, 50	کمک رساننده، فریادرس	frayādēnāg	frayādēnīdan	frayādīdan
Dd. A. 16, 47	پرهیزناک	pahrēzēnāg	pahrēzēnīdan	pahrēxtan

←

مأخذ	برابر فارسی یا معنی آن	صفت فاعلی در فارسی میانه	مصدر سببی یا جعلی یا متعدی‌شده از صورت لازم	مصدر ساده یا اسم پایه
A, Dd. 47, 50	رامش دهنده، آرامبخش	rāmēnāg	rāmēnīdan	*rāmīdan
Dd. B, 102	شناساننده	šnāsēnāg	šnāsēnīdan	šnāxtan
Dd.	تابناک	tābēnāg	tābēnīdan	tābīdan
Dd. B 101, 102	ترسناک = ترساننده	tarsēnāg	tarsēnīdan	tarsīdan
Dd. A, 14, 33, 37, 49	زندگی‌بخش، زنده کننده	ziwēnāg	ziwēnīdan	zi(wi)stan
Mc. 129, Dd. A, 16	مدیر، سامان دهنده	rāyēnāg	rāyēnīdan	rāyīdan
Dd.	بیمناک = بیم دهنده	bīmēnāg	bīmēnīdan	bīm = بیم
Dd. B, 102	امید دهنده، مطمئن	ēmēdēnāg	ēmēdēnīdan	ēmēd = امید
Dd. A, 32	وصیت کننده	handarzēnāg	handarzēnīdan	Handarz = اندرز
Dd. A, 75; 105	مرگ‌آور	margēnāg	margēnīdan	marg = مرگ
Dd. B, 102	نیرنگ‌ساز	nērangēnāg	nērangēnīdan	Nērang = نیرنگ
Dd. A, 75	نیازمند کننده	niyāzēnāg	niyāzēnīdan	Niyāz = نیاز
Dk. 3, ch. 263 M. 278, B [211]	زیان رساننده	ziyanēnāg	ziyanēnīdan	ziyān = زیان
Dd. A, 48, 9	زور کننده	zōrēnāg	zōrēnīdan	zōr = زور
Dd. B, 102	سهمناک = ترساننده	sahmēnāg	sahmēnīdan	sahm = سهم
Dk. 3, ch. 263	سود رساننده	sudēnāg	sūdēnīdan	sūd = سود
Boyce. S.V.	روشن کننده	rōzēnāg	rōzēnīdan	Rōz = روز
Boyce. S.V.	سلامت بخش، سعادت بخش	drōdēnāg	drōdēnīdan	Drōd = درود
Dd. B, 101	خوشحال کننده	urwāhmēnāg	urwāhmēnīdan	urwāhman

این گونه ساختمان صفت فاعلی در فارسی میانه به گونه‌ای قیاسی و رایج بوده است که گاه از صفت‌های مختوم به *-āg* فاعلی نیز ساخته شده است؛ یعنی، در حقیقت، صفتی با پسوند مضاعف *-āgēnāg* مانند *rawāgēnāg* (رواج دهنده، پیش برنده) از مصدر *rawāgēnīdan* «به حرکت درآوردن و رواج دادن» پدید آمده از علامت مصدری سببی *-ēnīdan* و *rawāg* که مرکب است از بُن مضارع رفتن *-raw-* و پسوند فاعلی *-āg*. به هر حال، این صفات همگی در متون فارسی میانه به روشنی معنی فاعلی و اسم عامل دارند. به عنوان نمونه، در ترکیب‌هایی مانند

«نظم دهنده و سامان دهنده جهان»	<i>Gēhān ārayēnāg</i>
«تنگی و قحطی نیازمند کننده»	<i>Niyāzēnāg-tangīh</i>
«قدرت و زور سامان دهنده»	<i>zōr-ī rāyēnāg</i>
«جان زندگی بخش»	<i>zīwēnāg gyān</i>
«زور گردبادها» و امثال اینها	<i>zōr-ī gardenāgān wādān</i>

پیداست که چون این صفات فاعلی و مصادر سببی و جعلی بیشتر در متون متأخر فارسی میانه دیده می‌شوند، نباید دچار شک شد و پنداشت که این کلمات تحت تأثیر فارسی دری پدید آمده‌اند. اگر تحقیق تاریخی کاربرد این ساختمان از فارسی میانه تا فارسی دری مقدور بود، قاعدتاً می‌بایست رواج ترکیب‌هایی که معنی فاعلی را حفظ کرده‌اند مقدم بر سایر اشکال آنها دیده شود.

البته روشن است که وجه ساختمان دستوری این پسوند و معنی فاعلی آن به تدریج در فارسی دری محو و فراموش شده است و دیگر در آن ملحوظ و معتبر نیست، بلکه این پسوند به صورت منجمد و بی‌تمایز به واژه‌های فارسی و عربی می‌چسبد و از آنها صفت می‌سازد.

منابع

آموزگار، ژاله / تفضلی، احمد، زبان پهلوی، ادبیات و دستور آن، تهران، ۱۳۷۳ ش (ص ۷۱)؛ ابوالقاسمی، محسن، تاریخ زبان فارسی، تهران، ۱۳۷۳ ش (ص ۳۱۰)؛ انوری، حسن / احمدی گیوی، حسن، دستور زبان فارسی، تهران، ۱۳۷۲ ش (ص ۲۹۳)؛ پنج استاد (قریب، بهار، فروزانفر، همایی، یاسمی)، دستور زبان فارسی،

تهران ۱۳۷۰ ش (ص ۵۹، ۲۴۷)؛ خانلری، پرویز ناتل، تاریخ زبان فارسی، ج ۳، تهران، ۱۳۶۶ ش، (ص ۱۸)؛ همو، دستور زبان فارسی، تهران، ۱۳۵۵ ش، (ص ۱۶۶)؛ خلیلی، کامیاب، فرهنگ مشتقات مصادر فارسی، ج ۱، تهران، ۱۳۷۱ ش، (ص ۶۹)؛ ذوالنور، ر.، دستور پارسی، تهران، ۱۳۴۳ ش (ص ۱۶۲)؛ صادقی، علی اشرف، «شیوه‌ها و امکانات واژه‌سازی در زبان فارسی معاصر»، نشر دانش، دوره ۲، ۱۳، ص ۱۵۸ به بعد؛ فرهنگ کامپیوتری، فارسی به فارسی و انگلیسی به فارسی و بالعکس، گروه مهندسان نرم‌افزار، شرکت کامپیوتر رای نت (Rainet)؛ فرهنگ فارسی، محمد معین، تهران، ۱۳۶۰ ش (ج ۴، ص ۴۶۰۰)؛ فرهنگ کوچک زبان پهلوی، از دن. مکنزی، ترجمۀ مهشید میرفخرایی، تهران، ۱۳۷۳ ش؛ فرهنگ زبان پهلوی، بهرام فره‌وشی، تهران، ۱۳۵۸ ش (ص ۱۳۸)؛ فرشیدورد، خسرو، دستور امروز، تهران، ۱۳۴۸ ش (ص ۵۸)؛ قریب، عبدالعظیم، «پسوندهای اَنصاف و مالکیت»، نامۀ فرهنگستان، سال ۲، ش ۲، ۱۳۲۳، ص ۴۴ تا ۴۸؛ کشانی، خسرو، فرهنگ فارسی زانسو، تهران، ۱۳۷۲ ش (ص ۱۷۸)؛ همو اشتقاق پسوندد در زبان فارسی امروز، تهران، ۱۳۷۱ ش (ص ۳۶)؛ کلباسی، ایران، ساخت اشتقاقی واژه در فارسی امروز، تهران، ۱۳۷۱ ش (ص ۱۴۰)؛ کلک، (ماهنامه فرهنگ و هنری) ش ۷۵-۷۳ فروردین-خرداد ۱۳۷۵ (ص ۷۲)؛ لغت‌نامۀ دهخدا، ذیل ناک، ص ۲۰۵ تا ۲۰۹؛ محتشمی، بهمن، دستور کامل زبان فارسی، تهران، ۱۳۷۰ ش (ص ۲۰۶)؛ مرتضوی، منوچهر، «چند پسوندد» نشریۀ دانشکده ادبیات تبریز، ش ۲، ۳۳۵ ص ۱۲۰-۱۱۰؛ مشکور، محمد جواد، دستور نامه در صرف و نحو زبان فارسی، تهران، ۱۳۴۰ ش (ص ۲۷)؛ مشکوة‌الدینی، مهدی، دستور زبان فارسی بر پایه نظریۀ گشتاری، تهران، ۱۳۶۶ ش (ص ۱۳۵)؛ مقربی، مصطفی، ترکیب در زبان فارسی، تهران، ۱۳۷۲ ش (ص ۳۲)؛ همایونفرخ، عبدالرحیم، دستور جامع زبان فارسی، تهران، ۱۳۶۴ ش، (ص ۳۵۵)؛

E. T. D. Anklesaria, *The Datistan-i Dinik, part I Pursišn I-XL*, shiraz, 1976 (=Dd.A); E. P. K. Anklesaria, *A Critical Edition of the Unedited Portion of Dadestān-i Dinik*, thesis for P.H.D, submitted to the University of London 1958 (=Dd. B); M. B. Boyce, *A word-list of manichaen middle persian and parthian*, *Acta Iranica*, vol. 9a, Tehran, 1977; C. Saleman, *A middle Persian Grammar*, Bombay 1930.

Dēnkart, edited by M. J. Dresden, Wiesbaden, 1966. (=Dk. B)

Dinkart, D. M. Madan, The Complete Text of the Pahlavi *Dinkart*. Bombay, 1911 (=Dk. m)

